

هرمنوتیک ارتباطات

دکترامیر حسین فراهانی^۱

(تاریخ دریافت ۱۳۸۸/۶/۴؛ تاریخ پذیرش ۱۳۸۸/۸/۱۸)

چکیده:

اولین هدف در کتب معاصر که حاوی رویکردهای هرمنوتیکی به کنش و ارتباطات انسانی هستند، تحلیل و بررسی نظام انتقالی رایج در امر ارتباطات است. هر نظریه در باب هرمنوتیک ارتباطاتی در خصوص رفتار انسانی، همواره در موافقت و مخالفت با جهان بینی‌های غالب و شایع است. فهم کلمات در یک نوشتار یا گفتار، به معنای فهم خود و رابطه ای است که ما با آن متن داریم. ما معنا را از ناحیه متن دریافت نمی‌کنیم، بلکه به واسطه درگیر شدن با متن است که معنا را خلق می‌کنیم.

انسان پس از گفتگو یا ارتباط با شخص دیگر و در رجوع به قلب خود، به مجموعه ای از بی‌نهایت تصور برخورد می‌کند. رجحان هر یک از آن تصورات که حاکی از فعالیت ذهن آن شخص است، با توجه به زندگی‌نامه خود، رخ می‌دهد.

اینکه کدام یک از آن تصورات ذهنی تعبیری روشن از متن یا شخص مورد ارتباط به دست می‌دهد، چیزی است که به کمک تفکر فازی و تعامل آن با مفهوم هرمنوتیک حاصل می‌گردد. مقاله حاضر سعی در تبیین این موضوع دارد.

واژگان کلیدی: هرمنوتیک، نظام انتقالی، ارتباطات، گفتگو، خود زندگی‌نامه، تجسیم^۲، فازی، نظریه حایل^۳

Email: farahani.amir@lg.mail.com

2. Embodiment

3. Intervention Theory

۱. عضو هیئت علمی دانشکده صدا و سیما (استادیار- در رشته فلسفه و حکمت)

مقدمه

واژه هرمنوتیک^۱ از نقطه نظر لغت شناسی به هرمس^۲ الهه پیام آور در ادبیات یونان باستان برمی گردد (Inwood, 1998, p.384). هرمس برای ابلاغ پیام خدایان به انسانها، لازم بود زبان خدایان را بفهمد و سپس آن را به زبان انسانها ترجمه کند. در واقع هرمس در دو ساحت متفاوت از یکدیگر می باید به امر ترجمه می پرداخت: ترجمه زبان خدایان به زبان خودش؛ و از آن به زبان انسانها.

روشن است که در اینجا مدلی از ارتباطات وجود دارد که بسیار شبیه به آن چیزی است که ما آن را نظام انتقال و تبادل می نامیم. هرمس پیام را از سوی فرستندگان برای گیرندگان انتقال می دهد، یعنی برقراری ارتباط میان خدایان و انسانها. اما از نقطه نظر هرمنوتیک، آنچه که مهم جلوه می کند نقش و جایگاه هرمس و توانایی او در فهم کلام یک قلمرو و برگردان آن فهم، به کلام قلمرویی کاملاً متفاوت با اولی است (Radford, 2005, P.155).

در این نوشتار به کمک بعضی از نقطه نظرات جدید در ارتباطات هرمنوتیکی، زمینه بیان اولیه از نظریه حایل فراهم آمده است. نگارنده در این نظریه، با بهره گیری از تفکر "فازی"، مفهوم "ترجیح" و استفاده از آیه ۲۴ از سوره انفال در قرآن تلاش دارد تا ارتباط میان انسانی را از نقطه نظر ساحت خداوندی به ترسیم درآورد.

هرمنوتیک

رادفورد^۳ به نقل از دیتز^۴ می گوید: "هرمنوتیک اولین قاعده سازی نظام مند خود را در امر تفسیر و تعبیر، از متون مقدس به دست آورد" (Radford, 2005, p.155). اساساً مشکل یک دانشمند علوم دینی در فهم متون مقدس، همان است که هرمس در انتقال پیام از سوی خدایان به انسانها مواجه بود. یک متخصص در متون مقدس (در هر یک از ادیان) چگونه موفق به فهم و تعبیر درست از متن مقدس می شود و سپس آن را به زبانی عامه فهم، که متعلق به زمان و مکانی خاص است، بیان می کند؟ مردم به لحاظ تفاوت فرهنگ، آداب، رسوم، موقعیت جغرافیایی و غیره می توانند کلام خداوند را با توجه به دایره معارف خود، متفاوت از یکدیگر تعبیر و تفسیر کنند. لذا در استفاده از هنر

1. Hermeneutics.

2. Hermes.

3. G.P.Radford.

4. S. A. Deetz.

هرمنوتیک، به نظر قصد بر این بوده که این مشکل مورد توجه قرار گرفته و معنای حقیقی متن مقدس که از منشایی واحد صادر شده است، قابل فهم برای مردمانی باشد که در زمان و مکان های متفاوت می زیسته‌اند (Radford, 2005, P.155). برای فهم آن متون، لازم است نوشتاری را که در دست داریم (و متعلق به زمان و مکانی بسیار قبل تر از زمان ما است) با حوزه و جهان معرفتی خود متقارن و نزدیک کنیم.

در خصوص متون غیر مقدس نیز چنین است. به عنوان مثال نگارنده در نگارش این مقاله از کتب و مقالات متعدد و از مولفین متفاوت استفاده کرده است. نظر بعضی را به طور مستقیم، و بعضی را به اختصار نقل کرده ام. واضح است که در ابتدای امر لازم بود متن مربوط به آن مولفان را بخوانم و سپس در فهم آن تلاش کنم.

بعضی از این منابع، سالها قبل نگاشته شده اند و بعضی دیگر مانند کتاب متعلق به گری رادفورد، تقریباً در دو سال قبل به چاپ رسیده و چند ماه قبل به دست من رسیده است. مسلماً در فهم این متون، اطلاعات، نحوه زندگی، آموزش و خصوصیات روانی من بسیار نقش اساسی و موثر دارند. بنابراین حالت و وضعیت فعلی که در آن قرار دارم چگونه می تواند موجب فهم من از متونی شود که سالها قبل نگاشته شده‌اند؟ پس از آشنا شدن به آن متون و قابل فهم کردن آنها برای خود، باید آنچه را که به فهم من آمده، در این مقاله به رشته تحریر در آورم. شما خواننده محترم نیز می خواهید درک اولیه‌ای از این مقاله به دست آورید. شما نیز می خواهید متنی نا آشنا را به چیزی آشنا در آورید. ابزار و منابع شما در فهم این مقاله، کاملاً متفاوت با ابزار و منابع فهم من از آن متون است.

حال می توان این سوال را مطرح کرد که " آیا فهم من و شما از متون مورد استفاده من برای نگارش این مقاله یکسان است؟" پاسخ به این سوال آنگاه " آری " خواهد بود که معتقد به یکسانی عالم خیال (و یا ذهن) در هر دو طرف باشیم.

تخیل و تجسم

ما آن گاه به تخیلات و عالم خیال خود توجه می کنیم که بخواهیم توانایی خود را در تصور چیزی نشان دهیم (O'Leary- Hawthorne, 1998, P.705). در واقع به دنبال ادراک حسی از اشیاء توسط حواس ظاهری، ذهن ما می تواند در صور محسوسات دخالت و تصرف کند. ذهن ما در این

مقام می تواند صور پدید آمده در درون را دسته بندی کرده، میان آنها نسبت برقرار کند و متناسب با آنها، به خلق صور اشیایی بپردازد که تاکنون آنها را ادراک نکرده ایم (مظفر، ۱۴۰۴ق، ص ۱۶).

از جمله شگفت انگیز ترین عملیات ذهنی را می توان به "فعالیت تجسیم" اشاره کرد. ذهن در این فعالیت، جهان عینی را دگرگون می سازد و سپس آن رویداد دگرگون شده را عین واقعیت تلقی می کند و خواص آن را می پذیرد (جعفری، ۱۳۶۰، صص ۲۱۹-۲۱۸). به عنوان مثال، در شب تاریک و در درون یک جنگل پردرخت، حیوان درنده ای را تجسیم می کند. سپس، نفس زنان پا به فرار می گذارد، جریان خون در رگهایش تغییر کرده و رنگش عوض می شود. حال آنکه اگر بایستد و ساعتها به انتظار بنشیند، خواهد فهمید که هیچ حیوان درنده ای در کمین او نیست و او را دنبال نمی کند. شخص تجسیم کننده قطعا از یک سابقه ذهنی در خصوص عبور از جنگل هنگام شب برخوردار است. این تجربه می تواند از خواندن یک رمان، دیدن یک فیلم یا شنیدن خبر وقوع یک حادثه از کسی دیگر باشد. از طرف دیگر شرایط عینی هر شخص در تجسیم اشیاء و حوادث بسیار نقش دارد. کسی که در یک مجتمع آپارتمانی وارد می شود، هنگامی که برق آن مجتمع قطع شود و ساکنان آن در تاریکی محض قرار گیرند، او شاید وجود موش، سوسک یا مورچه را تجسیم کند و نه یک حیوان درنده چون گرگ، ببر و امثال آن ها.

شرایط ذهنی تجسیم کننده از جمله عامل ترس، اشتیاق و علاقه شدید به واقعیت تجسیم شده، تاثیر بسزایی دارند. تجسیم کننده می داند که واقعیت، آن نیست که او می پندارد اما با این وصف خود را در معرض انفعال از آن چه در حال تجسیم است، قرار می دهد. مشاهده یک نمایش و تاثیر پذیری از رفتار عاطفی یک هنر پیشه، علیرغم علم به رفتارهای خشن و خلاف اخلاق آن هنر پیشه در متن زندگی او، از این نمونه است (جعفری، ۱۳۶۰، صص ۲۲۰-۲۱۹).

مواد و مصالح فعل تجسیم، کاملا در ذهن مهیا است و اشخاص هر کدام با توجه به آنچه که در ذهن خود دارا هستند و سالها نسبت به جمع آوری، سازماندهی و طبقه بندی آن کوشیده اند، متفاوت و متمایزند. بنابراین هر یک از ما، واجد تجسیم منحصر به خود بوده و جهان بیرون از خود را کاملا با توجه به عالم ذهن خود تعبیر، تفسیر و مشاهده (تجسیم) می کنیم.

برای رؤیت امور ذهنی دیگران نمی توان به درون مغز آنان وارد شد و به جستجوی آنها پرداخت. امور ذهنی اشخاص فرآیندی از اتفاقات در درون او هستند که در طول زمان رخ می دهند، لذا فهم ما از حیات ذهنی یکدیگر، لزوما مبتنی است بر یک جریان و بسط زمانی. ارزش اموری مانند انگیزه، تصمیم، اندیشه یا فکر، با عنایت به افعالی است که موجب پیدایش آنها شده یا در آینده خواهد شد (Radford, 2005, P.161).

چگونگی فهم ما از کنش دیگران

دیلتای^۱، از خود زندگینامه^۲ به عنوان وسیله یا ابزاری نام می برد که می توان توسط آن، معنا و وقایع حیات خود را بفهمیم. در نظر دیلتای، ارتباطات آن گاه مورد توجه قرار می گیرد که بخواهیم بدانیم چگونه قادر به فهم کنش های دیگر مردم می شویم (Makkreel, 1998, P.77). اما از آنجا که آگاهی کامل به زندگینامه آنان نداریم، پس این سوال مطرح می شود که "نحوه دسترسی به مدلول آنچه که به زبان می آورند، به چه طریق حاصل می شود؟ واضح است که به واسطه ارجاع کنش ها و سخن ها به امور زیر ساخت ذهنی است که معنا و مفهوم آنها حاصل می شود؟" از طرف دیگر کسی قادر به شناخت مستقیم امور ذهنی دیگران نیست، در نتیجه تنها با تماس و اصابت با حرکات، اصوات و افعال مردم (البته مبتنی بر ادراکات حسی خود) است که می توان حیات درونی آنها را شناخت. وقتی از ما خواسته می شود اندیشه نهفته در ورای کلمات و کنش های خود را به لفظ در آوریم پاسخ ما، ادای سخنان و کنش های دیگری است که خود نیازمند تفسیر، توضیح و بازنمایی بیشتر هستند. به نقل از رادفورد (Radford, 2005, p.165):

در نظر دیلتای، فهم سخن دیگران از همان منطقی پیروی می کند که در ادراک حسی خود از وقایع موجود در خود زندگینامه امان به کار گرفته می شود. من نیاز به فهم اندیشه واقعی، نهفته در ورای کلمات شما ندارم، گرچه در حدس زدن به اینکه چه هستند کاملا آزادم. اما قطعا نیازمند این معنا هستم که بدانم این کلمات که حیات یک شخص را تشکیل می دهند در کجا با دیگر سخنان و کنش ها پیوند می یابند. به عبارت دیگر، من نیاز به جابه جایی و قراردادن این کنش ها در متن یک داستان زندگی را دارم. متنی که کنش ها در آن معنی بدهند. اما متأسفانه از داستان زندگی او آگاهی نداریم ... در حالیکه به داستان زندگی خود دسترسی و آگاهی داریم. مسلما به سخنان و کنش های مشابه در داستان (زندگی) خود معرفت داشته و می دانیم چگونه با دیگر وقایع در داستان زندگی امان ارتباط دارند.

بنابراین، میزان فهم خود از کنش دیگران را قیاس به نفس کرده و با عنایت به آنچه در داستان زندگی خودمان رخ داده، سعی می کنیم معنای نهفته در پشت سخنان و کنش های دیگران را بفهمیم. پس مخاطب ما، با مراجعه به زندگینامه خود و یافتن معنا و مفهوم آن سخنان در زندگینامه خود، با من و شما ارتباط برقرار می کند. چنین است در تماشای یک نمایشنامه یا فیلم. تماشای کاملاً محو موضوع نمایش می شود و از خود نویسنده غافل می گردد. او فی نفسه و با آگاهی و اشراف

1 . Wilhelm Dilthey (1833-1911)
2 . Autobiography

بر زندگی نامه خود به سمت موضوع، هنر پیشگان و عناصر بصری نمایشنامه یا فیلم هدایت می‌شود، لذا هیچگاه تلاش نمی‌کند که آنچه در ذهن نویسنده می‌گذشته است، حدس بزند یا فکر کند .

این که اشخاص برای فهم سخنان، مکتوبات و رفتار دیگران به طور طبیعی به داستان زندگی (حاوی اطلاعات، تجربیات و مسیر زندگی) خود مراجعه می‌کنند و آن گاه می‌توانند به طور نسبی آن متن را درک کنند، به نظر درست است. در واقع ما ، سخن و کنش دیگران را در ابتدا جزیی از مجموعه عناصر تشکیل دهنده زندگی نامه خود فرض یا جعل کرده و جایگاه آن را از نقطه نظر معرفت شناسی ونیز وجود شناسی تعیین می‌کنیم، در آن صورت است که معنا و مفهوم پیدا می‌کند و آن گاه با آن شخص ارتباط برقرار می‌کنیم .

هرمنوتیک و تفکر فازی

حال این سوال مطرح می‌شود که چگونه یک سخن یا کنش از یک مصدر استخراج شده ولی به تعداد مخاطبان آن، معنا و مفهوم متکثر و متفاوت پیدا می‌کند؟ با قبول این نظر باید به گونه‌ای تناقض‌گویی دچار شده باشیم. در حالی که عملاً در بیرون و عالم واقع، این اتفاق رخ می‌دهد و حقیقتاً شنونده هر سخن یا مشاهده کننده هر کنش، آن را با توجه به ذهنیت و داستان زندگی خود مورد توجه قرار می‌دهد و برای آن ، معنا و مفهوم معلوم می‌کند و بر اساس آن به تعامل با یکدیگر می‌پردازد. از همه مهمتر آنکه همگی در یک جامعه یا در گروه‌های مختلف و در جوامع متفاوت اما در کنار هم و با یک درک کلی و جمعی از یکدیگر به زندگی و حیات مشترک مشغول هستند .

در جواب به سوال فوق و با بهره گیری از " نظریه حایل"، سعی می‌شود دیدگاهی جدید در خصوص رابطه هرمنوتیکی اشخاص با سخنان و کنش های دیگران ارائه گردد. اجمالاً باید گفت نظریه حایل اصالتاً از مفاد آیه ۲۴ در سوره انفال^۱ اخذ شده است . انسانها برای فهم هر چیزی لازم است با مراجعه به **قلب خود** آن را مورد توجه قرار دهند. اصولاً این قلب است که مرکز فهم، آگاهی، تعقل و تفقه در انسان است. بنابر مفاد آیه شریفه، برای توجه و آگاهی به چیزی، قبل از آنکه به قلب مراجعه شود، باید از ساحت خداوندی گذر کنیم. بنابراین به میزان درک حضور خداوندی، درجه و کیفیت رجوع ما به قلب، متفاوت خواهد بود. این درک حضور و درجه آن (چنانچه

۱ ای کسانی که ایمان آورده اید، خداوند و رسول را اجابت کنید آن گاه که شما را می‌خواند تا شما را حیات ببخشد، بدانید که خداوند حایل است میان شما و قلبتان، و همانا به سوی او محشور می‌شوید.

بخواهیم به زبان منطقی توضیح دهیم) دقیقاً در بازه میان صفر و یک یعنی [۰،۱] قرار می‌گیرد و آن بی‌نهایت حالت است (Gottwald, 2005, p.42). زیرا ساحت خداوندی بی‌حد و حصر است، اما انسان در گذر از خود به قلبش و به لطف و حول و قوه الهی، این ساحت بی‌حد و حصر را طی می‌کند. این طی طریق در یک بازه میان صفر و یک انجام می‌گیرد و درجه کیفیت آن منوط به درک حضور انسان از حایل این طریق است.

تفکر فازی و مفهوم ترجیح

با عنایت به مطالب فوق می‌توان گفت هر شخص بسته به درجه عضویت^۱ توجه و آگاهی خود در مجموعه فازی ادراکات ممکن از ساحت خداوندی، به قلب خود مراجعه می‌کند تا چیزی را بفهمد، بشناسد و یا تعقل کند. این شخص می‌تواند به یکی از بی‌نهایت تصور ممکن دسترسی پیدا کند، البته به مقتضای تلاش و همت خود در درک حضور خداوندی. بر این اساس است که در شنیدن یا دیدن چیزی، اشخاص می‌توانند بیشمار تصور برای خود خلق کنند، حتی اگر حضور خداوندی را هم درک نکنند و یا منکر وجود او گردند. اما به صورت تکوینی و خلقتی، این رابطه در نفس الامر وجود دارد و خواه یا ناخواه تصورات و تعبیرات ذهنی بسیار از یک پدیده، در درون شخص ایجاد می‌شود. این‌که کدام تصور ذهنی در مورد آن پدیده را ترجیح و سپس انتخاب کند، خود حاصل فرآیندی از فعل ترجیح است. لازم است بدانیم که مفهوم "ترجیح" رابطه‌ای مستقیم و بنیادی با مفاهیم "خوب"، "بد" و "بهتر" دارد. پر واضح است که پس از خوب یا بد دانستن دو چیز - البته در زمان و مکان معین و توسط شخص واحد - در آن صورت ترجیح یکی از آن دو بر دیگری حاصل می‌شود (فراهانی؛ موحد، ۱۳۸۳، صص ۱۶-۱۵).

در ترجیح چیزی بر چیزی دیگر، به طول اجمال می‌توان به چهار وجه اشاره کرد:

- ۱- ترجیح امری بر امر دیگر، مانند آنکه مسافرت به شمال ایران را به مسافرت به شرق آن ترجیح دهیم.
- ۲- یک روش از انجام دادن امری (کاری) بر روش دیگر از انجام دادن همان کار، مانند استفاده از اینترنت در امر تحقیقات را مرجح بر استفاده آن در بازیهای کامپیوتری بدانیم.

۱. "درجه عضویت" از جمله مفاهیم کلیدی است که در منطق فازی به کار می‌آید. در منطق سنتی (ارسطویی)، ارزش گزاره‌ها محدود به صدق (یک) و کذب (صفر) است. گزاره‌ای که صادق است، ضرورتاً کاذب نیست و گزاره‌ای که کاذب است، ضرورتاً صادق نیست. اما در منطق فازی ارزش گزاره‌ها در یک بازه میان یک و صفر در نوسان است و هر یک از اعداد اعشاری میان یک و صفر، درجه‌ای از عضویت در این بازه را برای هر گزاره تعیین می‌کند.

- ۳- ترجیح یک وضع امور بر وضع امور دیگر، مانند: رجحان سلامتی بر بیماری.
- ۴- ترجیح باوری بر باور دیگر، مانند: رجحان استقامت در کاری بر رهاکردن آن کار پس از چند بار ناکامی.

حال با توجه به وجوه و مراتب ترجیح که در بالا ذکر شد، می توان چنین گفت که تصورات در ذهن اشخاص، نسبت به یکدیگر رجحان پیدا می کنند و برای توجهات بعدی، تحت طبقه بندی قرار می گیرند. ترجیح چیزی بر چیزی، وابسته به باور ما نسبت به خوب بودن یا بد بودن در آن دو چیز دارد. در واقع این **باور** است که موجب بروز فعل رجحان و مقایسه دو چیز با یکدیگر می گردد.

نتیجه گیری

برمی گردیم به نظریه حایل. انسان در رجوع به قلب خود، به طور تکوینی و به علت آنکه از ساحت خداوندی گذر می کند، به مجموعه ای بی نهایت حالت و تصور برخورد می کند. کمیت و کیفیت تصورات مورد نظر بستگی به نحوه درک حضور ساحت خداوندی دارد. در گفتگو با یک شخص و پس از شنیدن بخشی از سخنان او، کلمات شنیده شده را با توجه به زندگینامه خود مورد توجه قرار می دهیم و در مسیر از **خود** تا **قلب** مستقر می شویم (آگاهانه یا نا آگاهانه). به میزان توان و استقامتی که از خود نشان دهیم، به فهم بیشتر و ذهنیت کاملتری از سخنان او دست می یابیم. به عبارت دیگر به ترجیح و انتخاب از میان تصورات بی شماری که به واسطه شنیدن سخنان او پدید آمده اند، می پردازیم. این سرآغاز فهم و درک ما از گفتگوی میان خود و دیگری است.

منابع و مأخذ:

- ۱- جعفری، محمد تقی (۱۳۶۰). شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲- فراهانی، امیر حسین؛ موحد، ضیاء (۱۳۸۳). بازسازی منطق ترجیح. مقالات و بررسیها، دفتر ۷۶ (۲۷) فلسفه، ۱۱-۲۹.
- ۳- مظفر، محمد رضا (۱۴۰۴ق). المنطق. (منوچهر صانعی دره بیدی، مترجم). تهران: حکمت

- 4- Gottwold , Siegfried (2005 , February 17).Mathematical Fuzzy logic as a Tool for the Treatment of Vague Information , *Information Sciences*,172, 4-7.
- 5- Inwood , Michael (1998) . Hermeneutics. *In Rourledge Encyclopedia of Philosophy*. (Vol. 4 , pp. 384-389). London and New York : Routledge.
- 6- Makkreel, Rudolf A.(1998). Dilthey,Wilhelm. *In Routledge Encyclopedia of Philosophy*. (Vol. 3 , pp. 77-83). London and New York : Routledge.
- 7- O`leary-Hawthorne,J.(1998) Imagination. *In Routledge Encyclopedia of philosophy*. (Vol . 4 , pp. 705 - 708). London and New York : Routledge
- 8- Radford ,G.P.(2005). *On the Philosophy of communication*. California: Thomson Wadsworth .



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علمون انساني